

دکتر راجر گرین، اصلاحات تا به امروز، سخنرانی ۱۳، بیداری بزرگ

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در دوره تاریخ کلیسا با عنوان «اصلاحات تا به امروز» است. این جلسه ۱۳ با عنوان «بیداری بزرگ» است.

در مورد جایگاه فعلی ما، این تجدید حیات انجیلی در کلیسا است.

و در سخنرانی قبلی، شاهد انتقادات واقعاً شدید از کلیسا، مسیحیت، کتاب مقدس، چیزهایی که مسیحیان برایشان عزیز هستند و غیره بودیم. اما این حرف آخر نبود زیرا آونگ اکنون با آنچه ما آن را تجدید حیات انجیلی در کلیسا می‌نامیم، در جهت جدیدی در حال نوسان است. همانطور که اشاره کردیم، این تجدید حیات در فرانسه رخ نداد.

فرانسه کاملاً از مسیحیت تهی شده بود. اما این اتفاق در آلمان، انگلستان و آمریکا رخ داد. و این سه نوع رویداد، به یک معنا، تقریباً، نه دقیقاً، اما تقریباً همزمان اتفاق می‌افتادند.

بنابراین، بیداری بزرگ در اروپای غربی، بخش‌هایی از اروپای غربی، و بیداری بزرگ در آمریکا وجود داشت. بنابراین ابتدا، ما در مورد آلمان و تجدید حیات در آلمان صحبت کردیم، و آن جنبشی به نام پیتیسیم و اسپینر فرانک و کنت نیکلاس لودویگ فون زیندورف است. بنابراین، ما در مورد آن صحبت کردیم.

خب، زهدگرایی. حالا به آمریکا می‌رسیم، و به بیداری‌های بزرگ در آمریکا. همانطور که اشاره کردیم، دو یا سه مورد از آنها وجود داشت.

سال ۱۷۳۴ بود. سال ۱۸۰۰ بود. و بعد، در اواسط قرن، حدود ۱۸۵۰، یکی دیگر بود.

آیا بیداری دیگری وجود داشت؟ آیا بیداری بزرگ سومی وجود داشت؟ یا این ادامه‌ی بیداری بزرگ دوم بود؟ اجازه می‌دهیم محققان در مورد آن صحبت کنند و نگران آن باشند. با این حال، در این دوره، ما فقط به اولین بیداری بزرگ می‌پردازیم. بنابراین ما بر آنچه در اواسط قرن هجدهم اتفاق می‌افتد تمرکز می‌کنیم.

خب، و فقط جهت یادآوری، ما در مورد تئودوروس جی. فرلینگهایزن صحبت کردیم. اگر هر یک از شما اهل نیوجرسی باشید، این نام، فرلینگهایزن، را می‌شناسید. او کلیسای اصلاح‌شده هلندی را احیا کرد.

ما درباره گیلبرت تننت و اهمیت او، به خصوص با توجه به آموخته‌هایش از فرلینگهایزن، صحبت کردیم. با این حال، تننت پیرو کلیسای پرسبیتی بود که باعث تجدید حیات و بیداری انجیلی پرسبیتیریانیسم در نیوجرسی و مستعمرات میانی شد. در پایان با جورج وایتفیلد و اهمیت جورج وایتفیلد صحبت کردیم.

چون او، اول از همه، یک بریتانیایی بود که به اینجا آمده بود، هفت بار به اینجا آمده بود، همانطور که اشاره کردیم اینجا فوت کرد، اما از مرزهای فرقه‌ای هم عبور کرد. او به معنای واقعی کلمه یک احیاگر بود، نه فقط احیاگر کلیساها، بلکه احیاگر افراد خارج از کلیساها، گناهکاران، توبه‌کنندگان، کسانی که به کلیسا می‌آمدند، به مسیح ایمان می‌آوردند، به کلیساها می‌پیوستند و غیره. و شخصیتی بسیار جذاب داشت که در خیابان‌ها و میدان‌های روستاها و غیره موعظه می‌کرد.

بنابراین او کسی بود که جان و سلی را متقاعد کرد، بعداً در مورد و سلی صحبت خواهیم کرد، اما او کسی بود که جان و سلی را متقاعد کرد که در فضای باز موعظه کند، نه اینکه موعظه خود را فقط به ساختمان کلیساها محدود کند، بلکه به فضای باز برود و موعظه کند. و وایتفیلد، البته، این کار را کرد. بنابراین، ما او را این نوع مسافر بزرگ نامیده‌ایم، و او قطعاً چنین بود.

بنابراین، اینها سه رهبر مهم اول اولین بیداری بزرگ هستند: فرلینگهایزن، تننت و وایتفیلد. آیا در مورد این سه نفر و نحوه‌ی آوردن احیای گرای به سواحل آمریکا و ایجاد این تجدید حیات سؤالی دارید؟ این، به نوعی پاسخی به دئیسیم است، همانطور که دئیسیم شروع به رواج یافتن کرده بود و غیره. و این، این پاسخ به دئیسیم است.

باشه. خیلی خوب. بریم سراغ کسی که قراره اولین بیداری بزرگ رو به واضح‌ترین شکل بهش ربط بدی، و اون جاناناتان ادواردز هست.

بسیار خوب. جاناناتان ادواردز واقعاً آدم قابل توجهی است. در واقع، تاریخی که ما برای اولین بیداری بزرگ، یعنی ۱۷۳۴، ارائه دادیم، از بیداری در کلیسای جاناناتان ادواردز گرفته شده است.

جاناناتان ادواردز در کلیسای نورث‌همپتون، ماساچوست بود، که فکر می‌کنم تقریباً در ایالت میانی آمریکا قرار دارد. او در نورث‌همپتون، ماساچوست، در یک کلیسای جماعت‌محور آنجا بود. جاناناتان ادواردز، به دلیل موعظه‌ها و موعظه‌های کتاب مقدسی‌اش، احیای بزرگی را تجربه کرد که در کلیسای او و کلیساهای همسایه آغاز شد.

و بنابراین ۱۷۳۴، تاریخی که برای اولین بیداری بزرگ تعیین شده است، به دلیل اتفاقاتی است که در کلیسای او رخ داد، اما همچنین به این دلیل است که جاناناتان ادواردز به رهبری بسیار مهم در اولین بیداری بزرگ تبدیل شد و به عنوان یکی از واعظان، نویسندگان و دیگر افراد بزرگ در اولین بیداری بزرگ شناخته شد. کاری که جاناناتان ادواردز انجام داد، و همچنین این افراد دیگر، در جاناناتان ادواردز کاملاً مشهود بود، و ما بعداً این را نیز خواهیم دید، اما در اینجا به آن اشاره خواهیم کرد. جاناناتان ادواردز کالوینیسیم را دوباره به آگاهی آمریکایی‌ها بازگرداند.

یادتان باشد، کالوینیسیم با زائران به اینجا آمد، به خصوص پیوریتن‌ها در مستعمره خلیج ماساچوست. این افراد کالوینیسیت بودند، یادتان هست؟ و بنابراین پیوریتن‌ها کالوینیسیت بودند. و بعد گروه‌های دیگری هم بودند که کالوینیسیت بودند، مانند برخی از باپتیست‌ها در رود آیلند.

اما تا سال ۱۷۳۴، کالوینیسیم به نوعی در زندگی عمومی و مذهبی آمریکا از بین رفته بود. و جاناناتان ادواردز یک کالوینیسیت خوب بود. بنابراین، او در موعظه‌ها و آموزه‌های خود، کالوینیسیم را به عنوان نوعی از زندگی الهیاتی آمریکا در اینجا، به جریان اصلی بازگرداند.

بنابراین، احیای او از نظر موعظه بسیار کالوینیسیتی بودند. شما نمی‌توانستید انتخاب کنید، خدا نمی‌توانست انتخاب کند، نه شما، اما خدا، خدا نمی‌توانست شخصی را انتخاب کند که از نظر سبک موعظه‌اش کاملاً متفاوت از وایتفیلد باشد. وایتفیلد عالی بود، بسیار پرشور و هیجان‌انگیز؛ ما عکس‌هایی از موعظه‌های وایتفیلد را به شما نشان دادیم.

وایتفیلد بسیار کاریزماتیک و خوش‌برخورد بود. جاناناتان ادواردز دقیقاً برعکس او بود. جاناناتان ادواردز واعظی بسیار آرام بود.

جاناناتان ادواردز گفت که وقتی موعظه می‌کرد، چشمانش را روی طناب ناقوس کلیسا در پشت کلیسا متمرکز می‌کرد. و این چیزی بود که او هنگام موعظه از کتاب مقدس به آن نگاه می‌کرد. شاید این موعظه خشک به نظر برسد، اما موعظه‌ای کاملاً کتاب مقدسی است.

و مردم با آن موعظه‌های کتاب مقدس متقاعد می‌شدند. بنابراین، خدا، می‌دانید، دو نوع مختلف از افراد را انتخاب می‌کند. و من به یاد دارم وقتی در حوزه علمیه بودم، تعریفی که برای موعظه به ما داده می‌شد این بود که موعظه، حقیقت خدا است که از طریق شخصیت می‌آید.

و بنابراین، این قطعاً در مورد وایتفیلد و جاناناتان ادواردز، دو نوع شخصیت متفاوت، بدون شک صادق بود. بنابراین بسیار بسیار مهم است. و البته، شما می‌دانید که جاناناتان ادواردز چه شکلی است، اما تصویری از جاناناتان ادواردز و موعظه‌هایش وجود دارد.

این تمام چیزی است که در مورد جاناناتان ادواردز خواهیم گفت. او زندگی جذابی داشت. من دوست دارم به شاگردانم بگویم که او حدود ۱۶ ساعت در روز درس می‌خواند، با اینکه همسر و خانواده‌ی بزرگی داشت، اما حدود ۱۶ ساعت در روز درس می‌خواند.

خیلی خوبه، خوبه. مثال خوبی نیست؟ خب، اون ۱۶ ساعت مطالعه در روز و موعظه‌های عالی چیزی بود که باعث بیداری مذهبی شد، چون کتاب مقدس به نوعی خودش گویای همه چیز بود. بنابراین، من فکر می‌کنم که مطالعه زیاد در زندگی چیز خوبیه، و آگه به مطالعات وفادار باشی، از طریق مطالعات به موفقیت‌های زیادی در زندگی می‌رسی.

خب، می‌گذاریم جاناناتان آن پیام قدیمی امروز را به ما بدهد. خب، باشه. خب، جاناناتان، قبل از اینکه او را ترک کنیم، سوالی در موردش داری؟ قرار است به واکنش‌ها به اولین بیداری بزرگ و سپس نتایج اولین بیداری بزرگ پردازیم.

اما سوالی در مورد جاناناتان دارید؟ منظورم این است که ما خیلی وقت‌ها را صرف زندگینامه او یا زندگینامه هیچ یک از این افراد نمی‌کنیم. قرار است کمی بیشتر به زندگینامه جان و سلی پردازیم. بسیار خب.

بیا ببینیم نگاهی به واکنش‌ها به اولین بیداری بزرگ در آمریکا بیندازیم. اساساً سه واکنش وجود داشت و ما می‌خواهیم به نوعی به آن سه مورد اشاره کنیم. اول از همه، برخی از فرقه‌ها در مورد اولین بیداری بزرگ دچار اختلاف نظر شدند.

آنجاست، واکنش به اولین بیداری بزرگ. بعضی از C3، خب، من در صفحه ۱۳ هستم، و درست پایین فرقه‌ها در مورد اولین بیداری بزرگ خیلی اختلاف نظر داشتند. و یک نمونه از آن پرسبیتی‌ها بودند.

حالا، وقتی می‌گوییم پرسبیتی‌ها در اواسط قرن هجدهم، این به اندازه فرقه‌های پرسبیتی‌های امروزی واضح نیست، زیرا پرسبیتی‌ها و کانگرگیشنالیست‌ها، خیلی به هم نزدیک بودند، گاهی اوقات تشخیص پرسبیتی‌ها از کانگرگیشنالیست‌ها دشوار بود. ما از چارلز گراندیسون فیینی نام بردیم. او ابتدا به عنوان یک کشیش پرسبیتی‌منسوب شد، سپس کشیش کانگرگیشنالیست شد، اما این کار در آن روزها سخت نبود.

اما اساساً، در بین پرسبیتی‌ها، یک انشعاب درون فرقه‌ای وجود داشت. حالا، این باعث نشد که فرقه‌های مختلفی شکل بگیرند، اما قطعاً دو نظر متفاوت وجود داشت. چیزی وجود داشت که به آن جناح قدیمی پرسبیتی‌ها می‌گفتند.

و جناح قدیمی پرسبیتی‌ها از احیاگرایی خوششان نمی‌آمد. این احیاگرایی بیش از حد احساسی و کاریزماتیک بود. آنها آن را مطابق کتاب مقدس نمی‌دانستند و از این قبیل حرف‌ها

، بنابراین، جناح قدیمی در میان پرسبیتی‌ها واقعاً علیه احیاهایی که در جریان بود صحبت می‌کردند. و البته آنها از زهدگرایی آگاه بودند. آنها از احیای وستلینگ در انگلستان و غیره آگاه بودند.

و آنها این را دوست نداشتند. آنها با این خیلی مخالف بودند. حزب جدید جانبی، از طرف دیگر، حزب جدید جانبی طرفدار احیا و بیداری بود.

آنها فکر می‌کردند آنچه اینجا اتفاق می‌افتد از جانب خداست و چیزی شبیه کلیسای عهد جدید است. بنابراین، در یک کلیسا، می‌توانستید افراد با گرایش‌های قدیمی و افراد با گرایش‌های جدید را در یک کلیسا داشته باشید. آنها فرقه‌های مختلفی تشکیل ندادند، اما قطعاً نظرات متفاوتی در مورد آنچه در این بیداری مذهبی در حال وقوع بود و آنچه در مورد بیداری‌های مذهبی در جاهای دیگر شنیده بودند، داشتند.

خب، این اولین نوع واکنش بود. به نوعی نوعی تفرقه در صفوف وجود داشت. واکنش دوم از سوی برخی افراد بسیار مهم بود.

یکی از مهم‌ترین‌ها شخصی به نام چارلز چانسی بود. حالا، یک اسم دیگر هم هست که دوست دارم تلفظش کنم چون اسم قشنگی است. چارلز چانسی.

خیلی باکلاس به نظر می‌آید، نه؟ چارلز چانسی. خب، در واقع، چارلز چانسی آدم خیلی باکلاسی بود. چارلز چانسی کشیش اولین کلیسای جماعتی در بوستون بود.

بنابراین، شما نمی‌توانستید کشیشی معتبرتر و کلیسای معتبرتر و کلیسای تأثیرگذارتر از اولین کلیسای جماعت‌گرایانه در بوستون داشته باشید. او کشیش بود. او از احیای مذهبی که در جریان بود، خوشش نمی‌آمد و علیه آن صحبت می‌کرد.

و بنابراین، چون او فردی بانفوذ، قدرتمند و بانفوذ بود، کلیسای قدرتمندی داشت، تأثیر بسیار زیادی بر روی برخی افراد خواهد داشت که علیه بیداری مذهبی برخیزند. اما او در این زمان بسیار تأثیرگذار است. چارلز چانسی زندگی جالبی دارد.

او در طول این اولین بیداری بزرگ، واعظ جماعت بود. و برای اینکه نشان دهید چقدر لیبرال بود، باید بگویم که او سرانجام قبل از مرگش به توحید گرایی روی آورد. بنابراین به نوعی به آن دئیسم توحیدی روی آورد.

و به همین دلیل است که او علیه احیا صحبت کرد. بنابراین، او این همه احساسات گرایی را نمی‌خواست. او هوشیاری می‌خواست.

او می‌خواست همه چیز با عقل سنجیده شود. به نظر می‌رسد که او یک فرد روشنفکر است، اینطور نیست؟ خب، همینطور بود. بنابراین، هوشیاری، عقل و عقلانیت وقتی صحبت از زندگی مذهبی می‌شود، همان چیزی است که ما می‌خواهیم.

و این احیا کاری کاملاً متفاوت انجام می‌دهد. بنابراین، چارلز چانسی، این یک واکنش بسیار مهم بود. واکنش سوم مخالفت برخی دانشگاه‌ها بود.

برخی از رؤسای دانشگاه‌ها، اعضای هیئت علمی و دانشجویان با این احیا مخالف بودند. بنابراین، من قصد دارم به دو مورد از آنها صرفاً به عنوان نمونه اشاره کنم. اول از همه، دانشگاه ییل

، ییل توسط یک پیوریتن تأسیس شده بود. مانند هاروارد، ییل نیز توسط یک پیوریتن تأسیس شد. و بنابراین طعنه‌آمیز است که اکنون، در اواسط قرن هجدهم، ییل بسیار مهربان، تقریباً ضد مذهب است.

خب، اساتید، دانشجویان و مردم ییل از آنچه اینجا می‌گذرد خوششان نمی‌آید. خب، حالا داستان کوتاهی در مورد ییل بگویم، اما این طعنه‌آمیز است. این فقط به این دلیل طعنه‌آمیز نیست که ییل توسط پیوریتن‌ها برای آموزش کتاب مقدس و آموزش واعظان برای موعظه و غیره در اجتماعات تأسیس شد.

اما این طعنه‌آمیز است زیرا در سال ۱۸۰۰، ما در سال ۱۷۳۴ هستیم، در اواسط قرن هجدهم. در سال دومین بیداری بزرگ در دانشگاه ییل آغاز شد. بنابراین اینجا در اواسط قرن هجدهم، این موضوع، ۱۸۰۰، ضد احیاءگری را می‌بینید.

اما ۵۰ سال بعد، دومین بیداری بزرگ از آنجا شروع می‌شود، که به نظر من واقعاً طعنه‌آمیز و در واقع نتیجه‌گیری فوق‌العاده‌ای برای مخالفت ییل با این بیداری است. دومین مخالفت، هاروارد بود. نمونه دوم مخالفت، هاروارد بود.

خب، هاروارد داستان جالبی دارد، چون توسط جان هاروارد، یک پیوریتن خوب، در سال ۱۶۳۶ تأسیس شد. او کتابخانه‌اش شامل ۴۰۰ کتاب را برای تأسیس این دانشگاه اهدا کرد. و البته، هاروارد اساساً برای آموزش واعظان تأسیس شد.

و حالا، ۱۵۰ سال بعد، یا نه دقیقاً ۱۲۰ سال بعد، هر چه که باشد، هاروارد تقریباً یکتاپرست است. خداپاور است، یکتاپرست است. به عشق اولش پایبند نماند و نسبت به اولین بیداری بزرگ بسیار منتقد شد.

حالا، این یک مثال از این است، و من مطمئن نیستم که دقیقاً چه زمانی این اتفاق افتاده است. باید کمی بیشتر در مورد آن تحقیق کنم. اما من همیشه مجذوب شعار هاروارد هستم؟ شعار هاروارد چیست؟ شما آن را همه جا می‌بینید.

روی تی‌شرت‌ها می‌بینید. شعار هاروارد چیست؟ شعار خیلی جالبی است. حقیقت

وریتاس. وقتی نمادهای هاروارد را می‌بینید، وریتاس را می‌بینید که به معنی حقیقت است. این شعار دانشگاه هاروارد است.

اما جالب است که شعار اصلی که در سال ۱۶۳۶ توسط جان هاروارد پایه‌گذاری شد (حقیقت در مسیح و در کلیسا بود). بنابراین، جالب است که حدود ۱۰۰ سال بعد، آنها *Veritas in Christo et Ecclesia* عبارت مسیح و در کلیسا را مطرح کردند.

من تاریخ دقیقی که این کار را انجام دادند نمی‌دانم، بنابراین باید آن را بررسی کنم. اما جالب است که هاروارد نیمه دوم شعار «در مسیح و در کلیسا» را حذف کرد. ولش کن.

خب، این فقط حقیقت است. بنابراین این کمی جالب است. اما به هر حال، هاروارد، اساتید، اعضای هیئت علمی و دانشجویان علیه این احیا صحبت کردند.

احساسات گرای بیش از حد. همه چیز باید با عقل سنجیده شود. و این چیزی که دارد اتفاق می افتد، کمی غیرمنطقی است.

بنابراین، قطعاً سه واکنش به بیداری بزرگ وجود داشت و سه راه که ممکن بود بیداری بزرگ از طریق آنها به نوعی فروکش کند. اما این اتفاق نیفتاد. بنابراین، ما در مورد نتایج ماندگار بیداری بزرگ، اولین بیداری بزرگ، از نظر الهیاتی و اجتماعی صحبت خواهیم کرد.

اما قبل از اینکه این کار را انجام دهیم، آیا سؤالی در مورد واکنش‌ها به اولین بیداری بزرگ وجود دارد؟ چیزی در مورد آن؟ آیا باید اینجا ادامه دهیم؟ بسیار خوب، دلتان شاد، اینجا ادامه می‌دهیم. نتایج اولین بیداری بزرگ. من آنها را به دو بخش تقسیم کرده‌ام: الهیاتی و اجتماعی.

اما با این اوصاف، کجا یکی تمام می‌شود و دیگری شروع می‌شود؟ نمی‌توانم بگویم که این را می‌دانم. فقط می‌خواهم به این دو بخش نگاه کنم و خواهید دید که گاهی اوقات بین آنها همپوشانی وجود دارد. بنابراین، بیایید ابتدا در مورد الهیات صحبت کنیم.

نتایج الهیاتی اولین بیداری‌های بزرگ. بسیار خوب، اول از همه، اولین نکته چیزی است که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم. مطمئناً در اولین بیداری بزرگ، کالوینیسیم دوباره ظهور کرد.

توسط پیوریتن‌ها به اینجا آورده شد، فروکش کرد و سپس الهیات کالوینیستی دوباره ظهور کرد. هر چهار نفری که نام بردیم، فرلینگهایزن و تنت و وایتفیلد و جان اف. ادواردز، همگی کالوینیست بودند. بنابراین یک تجدید حیات واقعی کالوینیسم وجود دارد و دوباره در مرکز توجه قرار گرفته است.

حالا، این وضعیت دوام نخواهد آورد چون آونگ دوباره به نوسان در خواهد آمد، اما در حال حاضر، از نظر الهیاتی، این موضوع بسیار بسیار مهم می‌شود. یکی از پیام‌های اصلی همه این افراد، پیام برگزیدگی بود. خدا گناهکاران خاصی را برای نجات انتخاب می‌کند.

خدا از پیش گناهکاران خاصی را برای نجات مقدر کرده است. بنابراین، شما این را می‌بینید، و بنابراین شاهد تجدید حیات کالوینیسم هستید. دومین چیزی که به دست می‌آورد چیزی است که من آن را احیای تقوای نامم تجربی می‌نامم.

و منظور من از تقوای تجربی، اولویت دادن به عشق به خدا و عشق به همسایه است. نه فقط شناخت خدا و تمام آموزه‌های مربوط به خدا. انجام این کار اشکالی ندارد، اما تقوای تجربی، عشقی واقعی، تعهدی واقعی به خدا و همچنین عشق و تعهدی واقعی به همسایه است.

یه جورایی مثل متی ۲۲ هست: خداوند، خدای خودت رو با تمام قلب و ذهنت دوست داشته باش، پس همسایه‌ات رو هم مثل خودت دوست داشته باش. بنابراین، یه تجدید حیات، یه احیای اون تقوای تجربی اتفاق افتاد. خوب، این تقوای تجربی بود که افرادی مثل چارلز چانسی علیپش موعظه می‌کردن، اما با این وجود، جا افتاد و برای خیلی‌ها خیلی مهم بود.

سوم، سومین نتیجه این، یک آزمون بزرگ برای زندگی مذهبی بود، حالا تبدیل شخصی. آیا زمانی در زندگی شما بوده یا الان در زندگی شما هست که به مسیح بله گفته باشید؟ این تأکید بر تبدیل شخصی است. بنابراین این در اینجا به یک نوع آزمون بزرگ واقعی تبدیل می‌شود.

بنابراین، این یک اعتقادنامه الهیاتی نیست. آیا می‌توانید اعتقادنامه را از حفظ بخوانید؟ مهم نیست به کدام کلیسا تعلق دارید. مهم نیست چند وقت یکبار به کلیسا می‌روید.

این یک زندگی اخلاقی خوب نیست. همه این چیزها مهم هستند، اما آزمون اصلی اکنون تغییر شخصی است. و بنابراین بیداری واقعاً بر آن تغییر شخصی تأکید داشت.

و نکته چهارم، توجه داشته باشید که من این را در بخش الهیات قرار دادم، اما شما می‌توانید آن را در بخش اجتماعی نیز قرار دهید. با این حال، اولین بیداری بزرگ، نگرانی در مورد آموزش عالی را برانگیخت. حال، این نمونه‌های آموزش عالی عمدتاً آمادگی برای خدمت هستند.

به همین دلیل است که آنها تأسیس شدند. اما پرینستون، ما قبلاً به تأسیس پرینستون، گیلبرت تننت، کالج لاگ، پرینستون اشاره کردیم. اما پرینستون برای آموزش کشیشان پرسبیتی تأسیس شد.

بنابراین، آن کالج رود آیلند، که احتمالاً الان هم وجود دارد، امروز یک کالج رود آیلند وجود دارد، اما همان کالج نیست، چون کالاجی که توسط باپتیست‌ها تأسیس شد، ابتدا کالج رود آیلند نامیده می‌شد، فکر می‌کنم تا جایی که به یاد دارم در وارن، رود آیلند تأسیس شد، اما در سال ۱۷۶۴ به دانشگاه براون تبدیل شد. کالج کوئینز جالب است؛ عنوان اصلی آن اکنون دانشگاه راتگرز است. من به راتگرز علاقه‌مندم چون چند خواهرزاده و چند برادرزاده دارم که در راتگرز تحصیل کرده‌اند.

من الان یک برادرزاده یا یک نوه برادرزاده در راتگرز دارم. اما آن توسط کلیسای اصلاح‌شده هلندی برای آموزش کشیشان اصلاح‌شده هلندی تأسیس شد. و بعد کالج دارتموث، من این را سال ۱۷۶۹ ارائه می‌دهم.

یک مدرسه‌ی مبلغان مذهبی برای بومیان آمریکا و سرخپوستان وجود داشت و پیش از آن، به دارتموث تکامل یافت. اما معمولاً فکر می‌کنم دارتموث این را به عنوان تأسیس نهاد خود به عنوان یک نهاد جماعتی، واعظان جماعتی آموزش دیده ارائه می‌دهد. بنابراین، سؤال این است که، آیا این الهیاتی است یا اجتماعی؟ خب، بدیهی است که اگر شما در حال تأسیس هستید، اگر در حال شروع نهادهای اجتماعی مانند این هستید، هر دو مورد است.

اما این همچنین الهیاتی است زیرا این موسسه برای آموزش واعظان در تمام این فرقه‌های مختلف مسیحی تأسیس شده است تا پیام انجیل را به گوش دیگران برسانند. حال، به نظر من، با شناخت این مکان‌ها در حال حاضر، فکر می‌کنم بسیاری از افراد در این دانشگاه‌ها احتمالاً این موضوع را درک نمی‌کنند یا احتمالاً آن را فراموش کرده‌اند. پرسبیتی‌ها، قطعاً باپتیست‌ها، جماعت‌گرایان اصلاح‌شده هلندی.

فقط کنجاووم: کسی از شما به پرینستون رفته؟ کسی از شما پرینستون را دیده؟ براون در پراویدنس چگونه؟ باید یک گردش علمی برویم. راتگرز چگونه؟ نه، اهالی راتگرز نه. دارتموث چگونه؟ خیلی از ما دور نیست.

باشه، یکی برای دارتموث. خیلی خب. خب، اینها موسسات خیلی زیبایی هستند، جاهای خیلی جالبی هستند.

اما دلیل تأسیس آنها را به خاطر داشته باشید، و این از نظر سهم الهیاتی بسیار مهم است. بسیار خب، آیا در مورد این نتایج الهیاتی بیداری اول سؤال وجود دارد؟ بسیار بسیار مهم، شکی در این مورد نیست. بسیار خب، بیایید به بحث اجتماعی پردازیم.

و گفتیم که مسائل اجتماعی و الهیاتی گاهی اوقات با هم همپوشانی دارند. اما شکی نیست که سهم اجتماعی اولین بیداری بزرگ در جامعه بسیار زیاد بوده است. و خواهیم دید که چقدر بزرگ بوده‌اند.

یک نقل قول آخر هم دارم که اینجا می‌گویم، پس ببینید چقدر قابل توجه بودند. خب، اولاً، مطمئناً با اولین بیداری بزرگ، فرد عادی هم ارتقا پیدا کرد. خب، و این هم ارتقا فرد عادی است، چون اساسی‌ترین چیز در زندگی شما یک تجربه مذهبی است، یک تجربه با مسیح.

این برای همه در دسترس است. بنابراین، هیچ سلسله مراتبی در نحوه کار خدا وجود ندارد. خدا با همه کار می‌کند.

و بنابراین، مرد خیابانی، به اصطلاح، شک ندارم که در آن روزها از این اصطلاح استفاده می‌کردند، اما مرد خیابانی یا زن خیابانی، آن افراد می‌دانستند که به اندازه روحانیون آموزش دیده و افراد دارای مناصب سیاسی و غیره مهم هستند. بنابراین قطعاً جایگاه افراد عادی هم مهم است. حال، از نظر اجتماعی، این موضوع در خاک آمریکا بسیار مهم خواهد بود.

بدون شک، با دموکراتیزه شدن زندگی عمومی آمریکا، افراد عادی قدرت واقعی را به دست خواهند گرفت. بنابراین این موضوع بسیار حیاتی خواهد بود. نکته دوم، با اولین بیداری بزرگ، تأکید بر فعالیت افراد غیر روحانی است، نه فقط واعظان منصوب، نه فقط کشیشان منصوب.

می‌خوام برگردم و دوباره اون کار رو انجام بدم. چرا این کار رو کردم؟ من عاشقشم. نمی‌دونم چرا این کار رو کردم.

جالب نیست؟ چرا این کار را کردم؟ نمی‌دانم، اما از چیزی که اینجا می‌بینم خوشم می‌آید. پس به هر حال، حواستان را جمع کنید. این مهم‌ترین چیز است.

خب، پس فعالیت غیرروحانی مورد تأکید قرار گرفته، که یعنی چی؟ که یعنی نقش‌های جدید رهبری. تا این زمان، چه کسی رهبر جامعه بود؟ رهبر جامعه اساساً کشیش یا کشیش بود. در آن زمان کاتولیک‌های رومی زیادی در آمریکا وجود نداشتند، اما کشیش رهبر جامعه بود.

اکنون، افراد غیر روحانی می‌توانند نقش‌های رهبری را بر عهده بگیرند، اما آنها می‌توانند نقش‌های رهبری را نه تنها در کلیسا، بلکه در خارج از کلیسا و در جامعه وسیع‌تر نیز بر عهده بگیرند. این امر بر زندگی عمومی آمریکا تأثیر خواهد گذاشت، اما همه چیز از کلیسا شروع شد. این نکته مهم در مورد بیداری بزرگ است.

شماره سه استقلال شخصی در زندگی مذهبی است. خب، می‌دانید، این من و عیسی هستیم. من به مسیح ایمان آوردم.

من این تصمیم را به خاطر مسیح گرفتم. خب، آن استقلال شخصی در زندگی مذهبی به استقلال در زندگی سیاسی اشاره داشت. بنابراین، همانطور که من در زندگی مذهبی ام تصمیم شخصی گرفتم، اکنون فراخوانده می‌شوم تا در زندگی سیاسی ام یا زندگی اجتماعی ام در جامعه وسیع‌تر، تصمیم شخصی بگیرم.

خب، این خیلی مهم خواهد بود. می‌دونید، منظورم اینه که، بدیهیه که ما اینجا داریم به انقلاب آمریکا می‌رسیم. خب، این سومین نکته‌ست.

نکته چهارم این است که این بیداری بزرگ، جدایی کلیسا و دولت را به همراه دارد. حال، به یاد داشته باشید ما قبلاً در مورد جدایی کلیسا و دولت صحبت کرده‌ایم، و دلیل جدایی کلیسا و دولت این است که دولت به

نوعی به کلیسا تجاوز نکند و بر آن غلبه نکند. طعنه‌آمیز است که بحث‌های مربوط به جدایی کلیسا و دولت امروز درست برعکس است.

مردم از این می‌ترسند که دین بر زندگی عمومی تأثیر بگذارد. خب، این دلیل جدایی کلیسا و دولت نیست. آنها جدایی کلیسا و دولت را دارند زیرا می‌خواهند به عنوان فرقه‌ها، به عنوان کلیساهای مسیحی، از هر نوع کنترل دولتی احساس آزادی و استقلال کنند.

بنابراین، قطعاً جدایی بین کلیسا و دولت وجود دارد. بنابراین این نوع دیگری از امر اجتماعی است. مورد پنجم یک انگیزه جدید بشردوستانه است زیرا انجیل، همانطور که همه این افراد موعظه می‌کنند، چه می‌گوید؟ خدا را دوست داشته باش، همسایه‌ات را دوست داشته باش.

یک انگیزه جدید بشردوستانه، مراقبت از فقرا، مراقبت از بیوه زنان، مراقبت از یتیمان. وظیفه چه کسی است که این کار را انجام دهد؟ این وظیفه کلیسا است که این کار را انجام دهد. آنجاست که شما ابتدا یاد می‌گیرید که این کار را انجام دهید، با شنیدن موعظه واعظ و سپس با روش‌های بسیار عملی.

یک مثال خوب جورج ویتفیلد بود که به یافتن یک پرورشگاه مورد نیاز در جورجیا کمک کرد و او به یافتن آن کمک کرد. این بخشی از انجیل است: عشق به خدا و عشق به همسایه. حال، اتفاقی که می‌افتد این است که این انگیزه بشردوستانه وارد زندگی عمومی آمریکا می‌شود.

یک انگیزه انسان‌دوستانه وجود دارد که حتی در زندگی عمومی آمریکایی‌ها، حتی در افرادی که به طور خاص مذهبی نیستند، وجود دارد، اما هنوز هم آن انگیزه انسان‌دوستانه وجود دارد. اگر به جلو نگاه کنیم، امروز آن را می‌بینیم. مردم آمریکا، سخاوتمندترین مردم جهان از نظر کارهای خیریه انسان‌دوستانه هستند.

آیا اتفاقی این داستان را خواندید؟ این هیچ ربطی به هیچ چیز ندارد. آیا داستان مرد بی‌خانمانی را که در خیابان‌های بوستون مقداری پول پیدا کرد، خواندید؟ پول زیادی بود و مثل چک‌های مسافرتی. او خانواده را پیدا کرد و آن را به عنوان یک عمل مسیحی، فکر می‌کنم در زندگی خودش، پس داد.

او بی‌خانمان بود. خودش هیچ چیزی نداشت، اما تمام پولی را که پیدا کرده بود، پس داد. کسی این را دید.

کسی در مورد آن خوانده یا آن را در تلویزیون دیده و تصمیم گرفته که برای این مرد پول جمع کند، زیرا او چنین کار بشردوستانه فوق‌العاده‌ای انجام داده است. در آخرین شمارش، آنها ۲۰۰۰۰ دلار برای او از مردم آمریکا جمع‌آوری کرده‌اند. مردم آمریکا مردمی فوق‌العاده هستند که از صمیم قلب کمک می‌کنند.

این کار از کلیسا شروع شد، اما به زندگی عمومی آمریکا راه پیدا کرد و مردم بسیار سخاوتمند هستند. بدیهی است که برخی به دلایل مذهبی بسیار سخاوتمند هستند، اما بسیاری از مردم سخاوتمند هستند. آنها افراد مذهبی نیستند، اما این بخشی از زندگی عمومی آمریکا شده است.

بنابراین، انگیزه انسان‌دوستانه. اشکال جدید گردهمایی در نتیجه اولین بیداری بزرگ پدید می‌آیند. اشکال جدید گردهمایی.

حالا، این اشکال جدید تجمع، شکل‌های متفاوتی به خود گرفتند. این شکل جدید تجمع، جنبه‌های مختلفی داشت، اما این شکل جدید تجمع به این معنی بود که مردم می‌توانستند خودشان را در مکان‌های عمومی جمع کنند. حالا، آنها این کار را نمی‌کردند. آنها خودشان را در مکان‌های عمومی جمع نمی‌کردند، اما با اولین بیداری

بزرگ، یاد گرفتند که این کار را انجام دهند، به خصوص با جورج وایتفیلد، زیرا وایتفیلد کجا موعظه می‌کرد؟ او در بوستون کامن، و در پارک‌ها و در میادین شهر موعظه می‌کرد.

بنابراین، شما با این نوع جدید از ایده‌ی تجمع عمومی مواجه می‌شوید، نه به دلیل مذهبی برای شنیدن موعظه‌ی انجیل، بلکه به این شکل جدید از تجمع. این شکل جدید از تجمع نیز کاملاً داوطلبانه بود. هیچ‌کس مجبور نبود بیاید.

هیچ‌کس شما را مجبور نمی‌کرد به کلیسا بروید، یا هیچ‌کس شما را مجبور نمی‌کرد که به موعظه‌های جورج وایتفیلد گوش دهید، یا هیچ‌کس شما را مجبور نمی‌کرد، می‌دانید، شما نمی‌توانستید در ماساچوست رأی دهید مگر اینکه به موعظه‌های جورج وایتفیلد گوش دهید. هیچ‌کس این را نمی‌گوید. بنابراین، این یک نوع گردهمایی داوطلبانه است.

و سپس آنچه با این اشکال جدید تجمع اتفاق افتاد این است که، آه، من هم می‌خواستم اشاره کنم، با این شکل جدید تجمع، اقتدار جدیدی به وجود می‌آید زیرا رهبر در این شکل جدید تجمع، اقتداری دارد که مبتنی بر آن نیست، توسط دولت به او داده نشده است. این اقتدار توسط دولت مانند یک پادشاه یا یک قاضی یا یک شاهزاده یا چیزی شبیه به آن به او منتقل نشده است. این اقتدار جدید در این شکل جدید تجمع، به رسمیت شناختن این بود که این شخص از جانب خداست و این شخص کلام خدا را موعظه می‌کند.

بنابراین، این به رسمیت شناختن این است که اقتدار به ارث نمی‌رسد، بلکه از منبعی الهی می‌آید. بنابراین با این شکل جدید از اجتماع، افرادی که دور هم جمع می‌شوند، بدون اینکه مجبور به دور هم جمع شدن باشند، بدون اینکه مجبور به دور هم جمع شدن باشند، با شنیدن این رهبری، این نوع رهبری کاریزماتیک شگفت‌انگیز، چه می‌کند؟ این اشکال جدید اجتماع که به صورت مذهبی آغاز شدند، به چه چیزی تبدیل می‌شوند؟ به حوزه سیاسی. و بنابراین مردم شروع به درک این می‌کنند که ما می‌توانیم این کار را به صورت سیاسی نیز انجام دهیم.

ما می‌توانیم داوطلبانه در مکان‌های عمومی تجمع کنیم. هیچ‌کس ما را مجبور به این کار نکرده است. می‌توانیم در مکان‌های عمومی تجمع کنیم.

ما می‌توانیم داوطلبانه دور هم جمع شویم. می‌توانیم صدای رهبران را بشنویم، نه فقط به ما گفته شود که آنها رهبر هستند، بلکه می‌توانیم صدای رهبران را نیز بشنویم. ما در آن رهبران نوعی اقتدار می‌بینیم.

آنها ممکن است منصب دولتی نداشته باشند، اما در آنچه می‌گویند و غیره اقتدار دارند. و این می‌تواند به راحتی از نظر سیاسی و اجتماعی منتقل شود، که همینطور هم شد. بنابراین اشکال جدید تجمع واقعاً باورنکردنی هستند.

مورد بعدی حاکمیت مردم است. انتقادی، باید می‌گفتم انتقادی از مناصب دولتی. بنابراین، حاکمیت مردم، که به یک معنا، استقلال مردم، در کل این اولین بیداری بزرگ آزاد شد.

اما حاکمیت مردم بسیار مهم است؛ باید می‌گفتم انتقاد از مناصب دولتی. بنابراین اکنون، مردم احساس می‌کنند که در این اشکال جدید تجمع، کاملاً آزادند که از مناصب دولتی انتقاد کنند. آنها در مورد ما، آزادانه از انگلستان و پادشاه انتقاد می‌کنند.

بنابراین، آنها کاملاً احساس آزادی می‌کنند. حال، چیزی که به آنها این آزادی را می‌دهد، وزن خالص تعداد شرکت‌کنندگان در این نوع گردهمایی عمومی است. بنابراین وزن خالص تعداد شرکت‌کنندگان به آنها این آزادی را می‌دهد که این کار را انجام دهند.

و بوستون، شما در خیابان‌های بوستون قدم می‌زنید، در مسیر آزادی قدم می‌زنید، و مقداری از آن را می‌بینید، حالا، نتیجه‌ی نهایی همه اینها چیست؟ خوب، این نقل قولی است که دوست دارم شما آن را دریافت کنید، اما ضمناً سعی می‌کنم یادمان بماند که این پاورپوینت‌ها را روی تخته سیاه بنویسم، بنابراین اگر همه چیز را یادداشت نکردید، اشکالی ندارد. اما من عاشق این نقل قول هستم.

بیداری بزرگ، اگر به عنوان یک رویداد اجتماعی در نظر گرفته شود، چیزی کمتر از مرحله اول انقلاب آمریکا نیست. بنابراین، باید از خود پرسید، اگر اولین بیداری بزرگ وجود نداشت، آیا انقلاب آمریکا اتفاق می‌افتاد؟ من فکر می‌کنم پاسخ به این سوال احتمالاً منفی است.

من فکر می‌کنم اولین بیداری بزرگ و هر آنچه که ما در مورد آن صحبت کرده‌ایم، چه از نظر الهیاتی و چه از نظر اجتماعی، به نظر من پاسخ منفی است، زیرا فکر می‌کنم آنچه در اولین بیداری بزرگ اتفاق افتاد، به خصوص از نظر اجتماعی در اینجا، زمینه و پایه یک انقلاب سیاسی را فراهم کرد. سپس، مردم از آن استقبال کردند و با انقلاب سیاسی همراه شدند. بنابراین، بسیار جالب است که بین زندگی مذهبی در آمریکا و انقلابی که با انقلاب آمریکا همراه شد، ارتباطی وجود دارد.

خوب، باشه. آره هوپ. آیا بیداری بزرگ به همه جای آمریکا رسید؟ بله، بیداری بزرگ رسید.

حالا، جاهایی بودند که هنوز به نوعی، در تنسی و کنتاکی، مستقر بودند، اما از مین تا جورجیا، همه مستعمرات میانی را در بر می‌گرفت. همه تحت تأثیر بیداری بزرگ، اولین بیداری بزرگ، قرار گرفتند. و همچنین، این یک بیداری مرزی نبود.

این یک بیداری شهری بود. بنابراین در مکان‌هایی مانند بوستون، فیلادلفیا و نیویورک بود که این جنبش به وجود آمد. بله، این جنبش بسیار قدرتمند است.

خوب، یه چیز دیگه در مورد اولین بیداری بزرگ. ما چی می‌خوایم در مورد اولین بیداری بزرگ بدونیم؟ همه اون آدم‌های فوق‌العاده و همه اون اتفاقات شگفت‌انگیزی که در اولین بیداری بزرگ اتفاق افتادن، چیزی اینجا هست؟ باید پنج ثانیه بهت وقت بدم؟ باید. این یه استراحت پنج ثانیه‌ای برای اولین بیداری بزرگه.

منظورم اینه که، قبل از بیداری وسلی. باید بگم. فقط یه استراحت کوتاه اینجا داشته باشید.

می‌تونی این کار رو جمعه، دوشنبه و چهارشنبه انجام بدی. اونوقت دیگه نصف دوره رو گذروندی، نصف ترم رو. اوه، باشه.

دراز بکش، استراحت کن. روٹ تنها کسیه که قبل از این کلاس داره، درسته؟ هیچکدوم از شما قبل از این کلاس ندارید به جز روٹ. خوب، یه جورایی از رختخواب بیرون اومدیم و اومدیم سر این کلاس.

عالیه، باشه. خیلی خوب، خوب، ما قراره به اینجا سفر کنیم. و یه اتفاق دیگه هم داره می‌افته.

انگلستان، و احیای وسلی، D و این در انگلستان اتفاق می‌افتد، و به آن احیای وسلی می‌گویند. خوب، من در هستم. پس این همراه با پارسایی اتفاق می‌افتد.

می‌دونید، این اتفاق همزمان با اولین بیداری بزرگ در آلمان داره می‌افته، و در آمریکا هم داره می‌افته. و حالا در انگلستان، احیای وسلی رو داریم. خب، حالا باید اینجا مراقب باشم چون آگه وارد دفترم بشید، اولین چیزی که می‌بینید مجسمه نیم‌تنه جان وسلیه

پس یه روز بیا و به من سر بزن. یه مجسمه نیم‌تنه از جان وسلی بهت نشون می‌دم. چند تا عکس از جان وسلی توی دفترم هم بهت نشون می‌دم.

بنابراین، باید اینجا مراقب باشم. ممکن است مدت زیادی، مثلاً احتمالاً یک ترم کامل، را صرف این کار کنم. بنابراین، سعی می‌کنم این کار را نکنم.

من سعی می‌کنم همه این‌ها را در یک چشم‌انداز قرار دهم و، می‌دانید، و به نوعی با این موضوع کنار بیایم می‌دانید، تعادل خوب و همه چیز. اما آن احیای وسلی بسیار مهم است، و نادیده گرفتن آن احیای وسلی آسان است. اما برای این دوره، ما از اصلاحات تا به امروز می‌رویم

شما نمی‌توانید احیای وسلی را نادیده بگیرید. خب، کاری که ما قرار است انجام دهیم یک مقدمه است و سپس خلاصه‌ای از زندگینامه جان وسلی و برخی از الهیات جان وسلی را که خواهید دید، ارائه می‌دهیم که هم مشابه و هم متفاوت هستند. مشابه و هم متفاوت از الهیات اولین بیداری بزرگ

خب، این یه جورایی تعادلی با چیزیه که تو اولین بیداری بزرگ می‌بینیم. خب، خب. اول از همه، مقدمه

برای معرفی جان وسلی، بگذارید از آن تصویر بگذرم، باید به مردی به نام جیکوب آرمینیوس برسم. خب، جیکوب آرمینیوس اینجا است. خب، جیکوب آرمینیوس، خلاصه داستان جیکوب آرمینیوس، جیکوب آرمینیوس یک هلندی بود. او در هلند بود، و کالونیست‌های هلندی زمان خود از جیکوب آرمینیوس خواستند که از کالونیسم دفاع کند

بنابراین، او یک متکلم بود و از او خواسته شد که از کالونیسم دفاع کند. و وقتی از آرمینیوس خواسته شد که این کار را انجام دهد، منظورم این است که او با کمال میل این کار را پذیرفت، و با این حال، وقتی از او خواسته شد که این کار را انجام دهد، متوجه شد که در برخی موارد با کالونیسم مخالف است. در برخی موارد، او فکر نمی‌کرد که جان کالون یا پیروانش درست می‌گویند

و بنابراین، او شروع به بحث در مورد آن چیزها کرد. در واقع، او چیزی به نام «اعتراض» نوشت؛ من باید آن را در آخر می‌گذاشتم، اما او و پیروانش چیزی را توسعه دادند که آن را «اعتراض» می‌نامیدند؛ این کلمه اول نیست؛ کلمه دوم است، «اعتراض». «آنها» «اعتراض» را توسعه دادند که استدلال مفصلی علیه کالونیسم بود

نباید بگویم که این یک بحث مفصل علیه کالونیسم نیست؛ بلکه یک بحث مفصل درباره کالونیسم است چون چیزهایی در کالونیسم بود که آنها دوست داشتند و به آنها پایبند بودند. بنابراین، این هلندی‌ها به نوعی ضد کالونیست نیستند

خب، اتفاقی که افتاد این بود که آنها یک جورهایی یک گروه تشکیل دادند، و اسم گروه «اعتراض» بود، اولین کلمه، «اعتراض‌کنندگان»، «اعتراض»، «خب»، «اعتراض»، «اعتراض» را تشکیل داد. خب، شما با این موافقید؟ و این اعتراض، بحثی در مورد کالونیسم بود

بگذارید فقط چند مثال برایتان بزنم، چون اگر این مثال‌ها را نفهمید، قرار نیست بقیه‌ی حرف‌های ما را هم بفهمید. بگذارید چند مثال برایتان بزنم. یک مثال، و ما اینجا فقط با آرمینیوس بحث خواهیم کرد، اما یک مثال این بود که آرمینیوس با دکترین کالوین در مورد انتخاب دوگانه مخالف بود.

بنابراین، او نوشته‌های جان کالوین را می‌خواند؛ قرار است از کالوین دفاع کند، اما می‌گوید، من نمی‌توانم از کالوین در مورد انتخاب دوگانه دفاع کنم. آرمینیوس گفت، من به تقدیر اعتقاد دارم. من به تقدیر اعتقاد دارم اما تقدیر را به پیش‌دانی خدا مرتبط می‌دانم. بنابراین، خدا از پیش می‌داند چه کسانی قرار است نجات یابند، و او از پیش می‌داند چه کسانی قرار است نجات یابند، می‌دانید، شما قرار است نجات یابید.

بنابراین، از ابزار فیض برای ورود به خانواده خدا استفاده کنید. او این را از پیش می‌داند. بنابراین اگر می‌خواهید آن را تقدیر الهی بنامید، آرمینیوس گفت، اشکالی ندارد.

خوشحالم که این کار را می‌کنم، اما آنطور که کالوین تعلیم داد به آن اعتقاد ندارم. خب، این یک مثال است، مثال دوم این است که، در حالی که کالوین تعلیم می‌داد که مسیح برای برگزیدگان مرد، آرمینیوس گفت، نه، مسیح برای همه مرد.

مسیح برای هر کسی مُرد. حال، اتفاقاً فقط کسانی که مرگ مسیح را می‌پذیرند از مرگ او بهره‌مند می‌شوند، اما مسیح برای همه مُرد. مرگ مسیح برای هر کسی بود.

بنابراین، او کمی در آنجا مخالفت کرد و سعی کرد آن را توضیح دهد. نکته سومی که آرمینیوس گفت آرمینیوس گفت، من با کالوین موافقم. من معتقدم، من از آنچه کالوین گفت خیلی خوشحالم، در این که هیچ کاری نمی‌توانیم برای نجات خودمان انجام دهیم.

هیچ خیری در ما وجود ندارد که بتوانیم به وسیله آن خود را نجات دهیم. به یاد داشته باشید، فقیر اقبال کاتولیک رومی، نگفت که بله، هر کاری از دستتان بر می‌آید انجام دهید، انگار خیری در درون انسان‌ها وجود دارد که به وسیله آن می‌توانند به خدا برسند. خب، آرمینیوس با کالوین موافق بود.

هیچ خوبی در ما وجود ندارد که بتوانیم به واسطه آن به خدا برسیم. همه اینها به لطف خداست. تمام این ماجرای نجات، همه به لطف خداست.

بنابراین او در اینجا با کالوین موافق بود. او گفت که من در این مورد با کالوین موافقم، بنابراین این چیز خوبی است. نکته چهارمی که او در اینجا مورد بحث قرار داد این است که کالوین معتقد بود که لطف خدا مقاومت‌ناپذیر است.

شما نمی‌توانید در برابر لطف خدا مقاومت کنید. آرمینیوس گفت، نه، من به این اعتقاد ندارم زیرا ته مانده‌ای از اراده آزاد در مردم وجود دارد. بنابراین مردم می‌توانند در برابر لطف خدا مقاومت کنند.

آنها می‌توانند لطف خدا را رد کنند. بنابراین این یک احتمال است. آرمینیوس معتقد بود که این یک احتمال نیست، اما این یک احتمال است که آنها بتوانند به لطف خدا نه بگویند.

و سپس، پنجم، وقتی صحبت از آموزه‌ی استقامت شد، خدا در حفظ ما پشتکار دارد. یادتان هست که با جان کالوین در مورد استقامت صحبت کردیم؟ استقامت از نظر کالوین به این معنی نیست که ما به سمت خدا دست دراز کنیم و فقط با نوک انگشتانمان به خدا بچسبیم. درک کالوین از استقامت این است که این پشتکار خدا در حفظ ماست.

این خداست که ما را در آغوش خود گرفته و به ما چسبیده است. خب، وقتی صحبت از آموزه استقامت می‌شد، آرمینیوس در این مورد مطمئن نبود، اما معتقد بود که ممکن است کسی پس از به دست آوردن رستگاری، آن را از دست بدهد. بنابراین، جاهای مختلفی وجود داشت که آرمینیوس با کالوین مخالف بود، با کالوین مخالف بود، پیروان او، معترضان، واقعاً این الهیات را توسعه دادند.

حال، دلیل اینکه این را به عنوان مقدمه ذکر می‌کنیم این است که این الهیاتی است که جان وسلی در آن آموزش دیده بود. او این الهیات را درک می‌کرد. او البته کالوین را می‌فهمید، زیرا کالوین را خوانده بود، اما الهیات آرمینیوس را نیز درک می‌کرد زیرا الهیات آرمینیوس تا قرن هجدهم بخشی از زندگی بریتانیایی‌ها شده بود.

بنابراین، جان وسلی با این موضوع بسیار آشنا بوده است. سوال این است که آیا جان وسلی کاملاً یک آرمینین بود؟ خب، من در این مورد مطمئن نیستم. من ترجیح می‌دهم در مورد الهیات وسلی به عنوان الهیات وسلی صحبت کنم و نه الهیات آرمینین وسلی، بنابراین در این مورد مطمئن نیستم.

اما ما قرار است در مورد الهیات وسلی صحبت کنیم، اما او مطمئناً آرمینیوس را می‌شناخت، و مطمئناً جاهایی با آرمینیوس موافق بود. بنابراین، این مقدمه را فقط برای این ارائه می‌دهم که بدانیم از کجا با همه اینها شروع می‌کنیم. آیا در مورد آرمینیوس سؤالی دارید؟ بنابراین این نوع دیگری از نام مورد نیاز برای این دوره است زیرا او از دوران اصلاحات تا به امروز بازیگر اصلی بوده است، بنابراین نوع ورود او به این دوره مهم است.

باشه، سوالی در این مورد هست؟ باشه. آره، جسی؟ درسته. او کالوین را خوب می‌شناخت، کالوین را خوانده بود، جانشینان کالوین را هم خوانده بود.

او همچنین یک محقق کتاب مقدس است، بنابراین سعی می‌کند این موارد را کنار هم قرار دهد. اولین وفاداری او به کتاب مقدس است، بنابراین احساس می‌کند که به برخی از مواردی که با آنها مخالف است، مانند انتخابات دوگانه، از نظر کتاب مقدس پاسخ می‌دهد. و پیروان او که این حزب، این گروه، یعنی معترضان را تشکیل می‌دهند، نیز همین احساس را داشتند.

اما کالوین همچنین احساس می‌کند که همه چیز را با کتاب مقدس اثبات می‌کند. چیز دیگری؟ آرمینیوس؟ یعقوب آرمینیوس؟ این مقدمه؟ بسیار خب. بیابید فقط با وسلی شروع کنیم و سپس باید این را جمع‌آوردیم. دهیم.

خب، ببینید، دوم اینکه، قراره یه خلاصه از زندگینامه جان وسلی ارائه بدم. خب، این کار رو با حدود پنج نفر توی این دوره انجام میدم.

ما قطعاً این کار را کمی با جان کالوین انجام دادیم، هرچند شما آن کتاب را در مورد کالوین خوانده‌اید. بنابراین من این کار را با جان وسلی انجام می‌دهم. من کمی وقت می‌گذارم تا در مورد زندگینامه او صحبت کنم.

باید هر از گاهی آن را تماشا کنم چون او آدم جالبی بود، و اگر مجسمه نیم‌تنه جان وسلی را در دفترم داشته باشم، حتماً معنی خاصی دارد. بنابراین باید اینجا مراقب باشم. اما می‌خواهم کمی بیوگرافی وسلی ارائه دهم.

باشه. قرار ملاقات‌هاش رو برات آوردم. قرار ملاقات‌های جان وسلی هم اونجاست.

خب، دوست دارم اینجا به نکات برجسته‌ای اشاره کنم. جان وسلی، ۱۷۰۳ تا ۱۷۹۱. باشه.

پدرش ساموئل و مادرش سوزانا و سلی بودند.

و او اینجاست. تاریخ‌های سوزانا و سلی هم اینجاست. ساموئل و سلی یک کشیش انگلیکان بود

او دو کلیسا داشت. من این پاورپوینت را خیلی خوب درست نکردم، اما می‌دانم که فقط یک دقیقه من را تحمل خواهید کرد، نه؟ باشه. اینها دو کلیسای ساموئل و سلی هستند، دو کلیسای انگلیکان

است. WROOTE، مهمترین آنها پورث بود که کلیسای همسایه‌ای به نام روت هم داشت. تلفظ آن روت. خوب، این پدرش است، یک کشیش انگلیکان، با این دو کلیسا

جان و سلی سرانجام راه پدرش را دنبال کرد و به عنوان کشیش انگلیکان منصوب شد. بنابراین آن مکان‌ها مهم هستند. بیایید به اسامی اینجا برگردیم

مادرش، سوزانا. خوب، سوزانا یکی از زنان بزرگ تاریخ ادیان بود. فکر می‌کنم یکی از گزینه‌هایی که برای مقاله ارائه دادیم، فکر می‌کنم، زنان در تاریخ مسیحیت یا چیزی شبیه به آن بود

باید این را بررسی کنم. اما سوزانا قطعاً یکی از زنان بزرگ تاریخ مسیحیت بود. او ۱۹ فرزند به دنیا آورد

. خیلی زیاده. خیلی بچه داره. اون ۱۹ تا بچه به دنیا آورد

ده نفر از آنها دوران نوزادی خود را سپری کردند و به بزرگسالی رسیدند، و ما به چند مورد از آنها اشاره خواهیم کرد. اما هر وقت در مورد سوزانا که ۱۹ فرزند به دنیا آورد صحبت می‌کنم، او یکی از ۲۵ فرزند بود. مادرش ۲۵ فرزند به دنیا آورد

اصلاً می‌توانید تصورش را بکنید؟ منظورم این است که او ۲۵ فرزند به دنیا آورد. بنابراین، سوزانا یکی از آن ۲۵ فرزند بود. بنابراین او فقط ۱۹ فرزند به دنیا آورد

بنابراین، او کاملاً به رکورد مادرش نرسید، اما بسیار قابل توجه بود. اما سوزانا بیش از آنکه ۱۹ فرزند به دنیا بیاورد، در تاریخ ادیان به عنوان معلم کتاب مقدس و الهیات فرزندانش شناخته می‌شود. او در آموزش فرزندانش و تربیت آنها با دانش کتاب مقدس و الهیات بسیار منظم بود

البته این موضوع به ویژه در مورد جان صادق بود. و بنابراین، سوزانا به دلیل تأثیرش بر رشد معنوی جان، و همچنین بر رشد تحصیلی او، به نوعی برای داستان بسیار مهم است. بنابراین، سوزانا توانست... او یک معلم خصوصی عالی و بسیار آگاه بود

من توانستم نه تنها در کتاب مقدس و الهیات، بلکه در ریاضیات، تاریخ اجتماعی، تاریخ و غیره نیز به او آموزش بدهم. بنابراین واقعاً فرد بسیار قابل توجهی است. وقتی به سوزانا فکر می‌کنم، به شخص دیگری فکر می‌کنم که قبلاً در این دوره او را مطالعه کرده‌ایم و نام او آن هاجینسون بود

آیا آن هاجینسون را به خاطر دارید؟ آن هاجینسون کسی بود که در بوستون تدریس می‌کرد و در خانه‌اش الهیات تدریس می‌کرد و در خانه‌اش الهیات را مورد بحث قرار می‌داد، و پیوریتن‌ها او را بیرون کردند. او در نهایت به رود آیلند رفت. اما این زنان بسیار قابل توجه بودند و در اینجا بینش‌های الهیاتی واقعی داشتند

خب، این شروع زندگی اوست. او در واقع در کلیسای اپورث به دنیا آمد. ضمناً می‌دانم که باید مراقب باشم، اما مراقب خواهم بود. اما کلیسای اپورث وقتی جان فقط یک پسر بچه کوچک بود، سوخت.

او هنگام سوختن خانه در خانه بود و با این حال پدرش توانست او را نجات دهد. بنابراین، پدرش و چند مرد دیگر به داخل دویدند و جان را بیرون آوردند و جان جان را در کلیسای اپورث و از کلیسای اپورث نجات دادند، و از آن به بعد، وقتی وارد بزرگسالی خود شد، جان وسلی خود را به عنوان آتشی که از آتش کنده شده بود، خطاب می‌کرد.

خب، یه اشاره خوب به کتاب مقدس اونجا هست. خب، یه یوحنا توی اپورث به دنیا اومد و نزدیک بود توی اپورث توی کشیش بمیره، اما نجات پیدا کرد. خب، این هم هیچ ربطی به هیچی نداره، اما من باید مراقب وقتم باشم.

باشه. اما من و یکی از دوستانم قراره در سال ۲۰۱۵ به تور بازدید از مکان‌های مربوط به وسلی رو در سراسر انگلستان برگزار کنیم. یکی از جاهایی که خواهیم رفت کلیسای اپورث هست، چون کلیسای اپورث بازسازی شده و الان یه مکان تاریخی تو انگلستانه.

خب، ما قراره بریم به اون کلیسای اپورث. قرار نیست باهاش کبریت روشن کنیم. قرار نیست کل صحنه آتش‌سوزی رو دوباره بسازیم، اما قراره توی اون کلیسای اپورث باشیم.

خب، بی‌صبرانه منتظرم آنجا باشم. خب، باشه. خب، این تولد اوست، این آغاز اوست، و الی آخر، ۱۷۰۳.

خب، باشه. حالا چی میشه؟ یه چیز دیگه در مورد زندگینامه‌اش اینه که سال ۱۷۲۰ به یه تاریخ خیلی مهم تو زندگیش تبدیل شد. ۱۷۲۰.

اوه، من اسم ساموئل وسلی را هم اینجا ننوشتم. اسم ساموئل وسلی، پدرش را می‌نویسم. سال ۱۷۲۰ تبدیل به یک تاریخ بسیار مهم در زندگی او می‌شود.

و لطفاً توجه داشته باشید که او فقط ۱۷ سال دارد، بنابراین خیلی پیر نیست. در سال ۱۷۲۰، جان وسلی وارد دانشگاه آکسفورد شد. بنابراین، او رفت و دانشجوی دانشگاه آکسفورد شد، و می‌دانید، کالج‌های زیادی آنجا وجود دارد.

او به کالجی به نام کلیسای مسیح رفت. بنابراین، آنجا محل تحصیل او در آکسفورد بود، جایی که تحصیلات کارشناسی خود را آغاز کرد. خلاصه داستان این است که او فکر می‌کرد، جان وسلی فکر می‌کرد که خدا او را به خدمت فراخوانده است.

بنابراین، او به کلیسای مسیح می‌رود. او ابتدا به عنوان یک خادم کلیسا به خدمت مسیحی منصوب می‌شود. و جان وسلی احساس می‌کند که قرار است بقیه عمرش را به عنوان یک کشیش انگلیکان بگذراند، اما قرار است تدریس کند.

خلاصه داستان این است که او یک فرصت تدریس در کالج لینکلن، که یکی دیگر از کالج‌های دانشگاه آکسفورد است، دریافت کرد. و وقتی که در آنجا مستقر شد، وقتی که شروع به تدریس در کالج لینکلن کرد مستقر شد و با خودش گفت، اینجا جایی است که قرار است تا آخر عمرم آنجا باشم. قرار است در کالج لینکلن زبان یونانی تدریس کنم.

، خوشحالم. اما خلاصه داستان این است که قبل از رفتن، فقط برای یادآوری، او خیلی قبل از اینکه پدرش، ساموئل، بیمار شود، در کالج لینکلن نبود. جان مجبور شد تدریس را رها کند و در مسیر به اپورث برگردد.

و او مجبور بود به نوعی مسئولیت امور مذهبی پدرش را به عهده بگیرد، چون پدرش خیلی بیمار بود. بنابراین این موضوع کمی وقفه در زندگی او ایجاد کرد. شکی در این نیست.

او قصد انجام این کار را نداشت، اما احساس می‌کرد که برای کمک به پدرش باید این کار را انجام دهد. و در واقع برای چند سال آنجا را ترک کرد. او دانشگاه را ترک کرد.

حالا، اتفاقی که می‌افتد این است که افرادی در کالج هستند و آنها نیز در کلیسای مسیح تحصیل می‌کنند. و یکی از آنها برادرش، چارلز، بود. بنابراین، چارلز و سلی، برادر کوچکترش، همانطور که می‌بینید، چهار سال اختلاف سنی بین آنها وجود دارد.

برادر کوچکترش، چارلز، وارد کلیسای مسیح در آکسفورد شده بود. و بیشتر زمانی که جان در اپورث در مسیر بود، او در آکسفورد مشغول به تحصیل بود. در مدتی که جان در آکسفورد نبود، اتفاق بسیار بسیار جالبی برای چارلز و سلی و دیگران در آکسفورد افتاد.

و این جایی است که ما داستان را روز جمعه ادامه خواهیم داد. خوب، او در مسیر به اپورث رفته بود و به پدرش در آن خدمت کمک می‌کرد.

چارلز در آکسفورد، اتفاق خیلی جالبی در حال رخ دادن است. پس جمعه که برگردیم خواهیم دید چه اتفاقی می‌افتد. پس روز خوبی داشته باشید. جمعه می‌بینمتان.

من دکتر راجر گرین هستم در دوره تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه ۱۳، بیداری بزرگ است.